گفت‌وگوی «جوان» با فرمانده گردان ۴۱۲ لشکر ثارالله درباره حماسه آفرینی یک نوجوان ۱۶ ساله روستایی

حاج قاسم شیفته ایثار شهید علی عرب شده بود

علی چفیه‌اش را به دندان گرفت و فشرد، آن لحظه به خوبی حس کردم که او چه دردی را تحمل می‌کند

■ علیرضا محمدی

گرمای تیرماه و عملیات کربلای۱ برای کرمانی‌ها معانی بسیاری دارد. این خطه از کشورمان یک قهرمان ۱۶ ساله دارد که در تیرماه ۱۳۶۵ و میان میدان مین منطقه عملیاتی کربلای۱، حماسه‌ای خلق کرد که باعث شد نامش در لوح ستارگان آسمانی دفاع مقدس ثبت شود. ایثاری که شهید علی عرب، کمک آر.پی.جی زن ۱۶ ساله لشکر۴۱ ثارالله(ع) در هنگام شهادت انجام داد، چیزی کم از ایثار شهید حسین فهمیده نداشت. علی در حالی که کوله پر از خرج و گلوله آر.پی.جی‌اش آتش گرفته بود، حتی یک آخ نگفت تا مبادا از سر و صدای او، عملیات لو برود و جان همرزمانش به خطر بیفتد. چند روز پیش که گفت‌وگویی با حاج ابراهیم یزدی مسئول تبلیغات لشکر ثارالله در خصوص کربلای۱ داشتیم، یادی از شهید علی عرب و ایثارش در عملیات کربلای۱ شد. همان جا تصمیم گرفتیم بیشتر از این نوجوان شهید بدانیم. بعد از کمی جست‌وجو، با سردار حاج محمد میرزایی فرمانده گردان ۴۱۲ از لشکر۴۱ ثارالله(ع) ارتباط گرفتیم. علی عرب کمک آر.پی.جی زن این گردان در عملیات کربلای۱ بود و حاج محمد به عنوان فرمانده گردان، کمی قبل از شهادت علی خودش را به او رسانده بود تا شاهد پهلوانی‌های یک نوجوان ۱۶ ساله شود. نوجوانی روستایی که معرفت و ایثار را از دانشگاه جبهه‌ها به خوبی آموخته بود.

■ **فرمانده گردان**

سردار حاج محمد میرزایی مقاطعی از حضورش در لشکر ۴۱ ثارالله را در گردان ۴۱۲ این لشکر گذرانده است. خودش می‌گوید یک مدتی جانشین این گردان بود و بعد از شهادت حاج علی محمدی‌پور، فرماندهی این گردان را برعهده گرفته است. حاج محمد از احوالات خودش می‌گوید: «من متولد سال ۱۳۳۸ در رفسنجان استان کرمان هستم. در دوران دفاع مقدس رزمنده لشکر ۴۱ ثارالله بودم. یک مدتی مدیر داخلی لشکر بودم و بعد جانشین گردان ۴۱۲ شدم. فرمانده این گردان شهید حاج علی محمدی‌پور بود. بعد از شهادت ایشان، به عنوان فرمانده این گردان انجام وظیفه می‌کردم.»

■ **عملیات کربلای ۱**

در عملیات کربلای ۱ لشکر ثارالله به استعداد چهار گردان ورود می‌کند. گردان ۴۱۲، گردان خط شکن این لشکر در عملیات کربلای ۱ بود. پیش از شروع این عملیات، شهید حاج علی محمدی‌پور فرماندهی گردان ۴۱۲ را برعهده داشت. اما بروز یک حادثه باعث می‌شود تا جانشینش یعنی سردار محمد میرزایی به جای او فرماندهی گردان را برعهده بگیرد. میرزایی می‌گوید: «قبل از شروع عملیات، حاج علی محمدی‌پور مجروح شد و ایشان را به بیمارستان صحرایی انتقال دادند. با رفتن ایشان، من که جانشینش بودم، فرماندهی گردان ۴۱۲ را برعهده گرفتم. شامگاه نهم تیرماه (شب دهم) همراه بچه‌های گردان وارد منطقه عملیاتی مهران شدیم. همان جا بود که علی عرب به شهادت رسید.»

■ **دسته ویژه**

شهید علی عرب یکی از نیروهای گردان خط شکن ۴۱۲ بود. آن طور که سردار محمد میرزایی می‌گوید، او بیش از یکسال در این گردان حضور داشت. میرزایی در خصوص خلقیات شهید عرب بیان می‌دارد: «علی، بچه یکی از روستاهای زرند کرمان بود. یک رزمنده نوجوان که به گمانم دوم یا سوم راهنمایی را پشت سر گذاشته و به جبهه آمده بود. اهل نماز شب و تعبد بود و در عین کمی سن، از قدرت بدنی خوبی برخوردار بود. در آموزش‌ها کم نمی‌آورد و در مناطق عملیاتی هم هر مأموریت یا نکته‌ای که از او می‌خواستیم به خوبی از پسش برمی‌آمد. علی عرب موقع شهادت تنها ۱۶ سال داشت، اما یک رزمنده با تجربه به شمار می‌رفت. به خاطر همین قابلیت‌ها، ایشان را در عملیات کربلای ۱ در دسته ویژه قرار دادیم. دسته ویژه پیشمرگ و پیش‌قراول دیگر نیروها می‌شد. در کربلای ۱ هم علی عرب به عنوان کمک آر.پی.جی زن این دسته، نوک پیکان اولین گروهانی قرار گرفت که به خط دشمن زد.»

■ **زمین‌های کشاورزی**

عملیات کربلای ۱ بامداد شامگاه نهم تیر ۱۳۶۵ با رمز یا ابوالفضل العباس(ع) ادرکنی در منطقه عمومی مهران شروع می‌شود. زمین‌های منتهی به خط دشمن که روی ارتفاعات قرار داشت، یک زمین صاف و دشت مانندی بود که باعث می‌شد رزمنده‌ها به حالت سینه خیز به سمت دشمن بروند، سردار میرزایی می‌گوید: «دشت صاف بود و امکان دیده شدن رزمنده‌ها توسط دشمن بسیار زیاد بود. لذا ما باید به صورت سینه خیز و با کمترین سر و صدا حرکت می‌کردیم. در آن لحظات گروهان اول ما حرکتش را به سمت دشمن شروع کرد. من درست پشت سر این گروهان بودم. دسته ویژه که شهید عرب در آن حضور داشت، نوک پیشانی گروهان خط‌شکن به سمت دشمن حرکت می‌کرد. از جایی که من حضور داشتم می‌توانستم به حرکت گروهان‌ها تسلط بیشتری داشته باشم.»

وی ادامه می‌دهد: «در آن لحظات انگار که عراقی‌ها به انجام عملیات ما پی‌برده یا حداقل مشکوک شده بودند، مرتب منور می‌زدند و با مسلسل دوشکا، شلیک‌های بی‌هدفی انجام می‌دادند. زمینی که ما روی آن قرار داشتیم، یک زمین کشاورزی بود و پستی و بلندی‌های روی زمین باعث می‌شد بچه‌ها در شیارها سنگر بگیرند و از اصابت گلوله‌های دشمن در امان بمانند. در همین لحظات تشعشع نوری جلوتر از ما، جایی که گروهان اول حرکت می‌کرد، دیده شد. شعله آتش در میان میدان مین بود. جایی که بچه‌ها از بین معابر باز شده به سوی خط دشمن حرکت می‌کردند. متعاقب این تشعشع، چند شعله دیگر هم دیده شد. تصمیم گرفتم بروم ببینم آنجا چه خبر است. چراکه از آن فاصله می‌دیدم چطور منشع این شعله‌ها متحرک است و تکان می‌خورد. انگار کسی آتش گرفته بود.

> ایثار علی عرب آن قدر ناب و خالص بود که بعد از شهادت ایشان، من هرجا برای جذب نیرو و اعزام به جبهه می‌رفتم، در سخنانم ماجرای ایشان را تعریف می‌کردم. این موضوع آن قدر برای مردم و جوان‌ها جالب و جذاب بود که خیلی‌ها به خاطر همین ایثار علی تصمیم می‌گرفتند به جبهه بیایند

■ **آن سوی خاکریزها**

بعدها مشخص می‌شود آن نوری که سردار عرب از محل حرکت گروهان پیش‌قراول گردانش دیده است، به دلیل آتش گرفتن کوله شهید علی عرب بود. در گفت‌وگویی که با حاج ابراهیم یزدی مسئول تبلیغات لشکر ۴۱ ثارالله انجام دادیم، ایشان نیز به غیر عادی بودن این تشعشع نور اشاره کرده بود: «پیرامون مهران یک دشت صافی بود که به سمت ارتفاعات در اشغال دشمن، منتهی می‌شد. دشمن از ارتفاعات به این دشت تسلط داشت لذا بچه‌ها باید بی‌سروصدا خودشان به سمت خط دشمن می‌رفتند. بعثی‌ها احتمال می‌دادند تحرکاتی از جانب ما باشد و هرازگاهی منور می‌زدند. این منورها روی بته‌هایی که در دشت بودند می‌افتادند و بته‌ها آتش می‌گرفتند. چندین بار این اتفاق افتاد و تقریباً برای ما عادی شده بود. من در آن لحظات پشت خاکریز نقطه رهایی نیروها همراه حاج قاسم و کادر لشکر بودم. روی دشت هم که بته‌ها مرتب آتش می‌گرفتند و خاموش می‌شدند. اما یک جایی احساس کردیم یکی از همین منورها، تشعشع نورش بیشتر از بقیه شد. اما دقیقاً نفهمیدیم چه اتفاقی افتاده است. کمی بعد درگیری با خط دشمن شروع شد و هر کسی رفت پی وظایفی که داشت و موضوع را فراموش کردیم.»

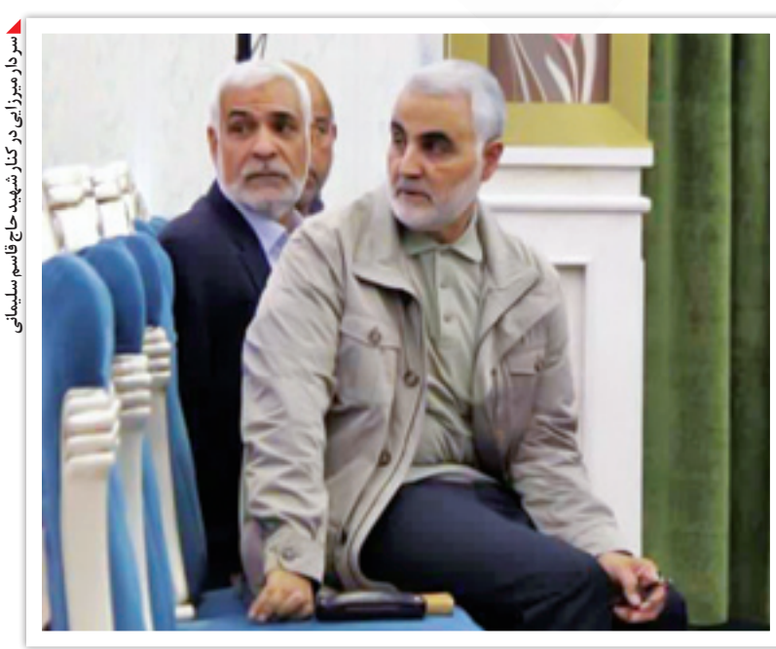

سردار میرزایی در کنار شهید حاج قاسم سلیمانی

> شما ببینید یک نوجوان ۱۶ ساله گوشت تنش طوری سوخته که به حالت پختگی درآمده و پوست سرش آویزان شده است. اما ایمان این بچه در اولین کلمات خودش را نشان می‌دهد. نمی‌گوید کمکم کن یا به دادم برس. می‌گوید تو فرماندهی، برو پیش باقی نیروها. چون تکلیف مدار است، دلش پیش بچه‌ها و روند عملیات است که مبادا مشکلی برای آن پیش بیاید

■ **ققنوس در آتش**

سردار محمد میرزایی در بیان خاطره آن شب خاص می‌گوید: «بعد از دیدن تشعشع نور از میدان مین، تصمیم گرفتم خودم به آنجا بروم تا ببینم چه خبر شده است. بچه‌های کناری من گفتند شما فرمانده گردانی و اجازه بده کسی دیگر برود. اما گفتم تا خودم نروم خیالم راحت نمی‌شود. باید ببینم منشأ آن نور چیست. سینه خیز رفتم و دیدم یک رزمنده در حالی که روی زمین دراز کشیده، پشت و شکمش بدجوری سوخته و از کوله‌اش دود و آتش بلند است. جلوتر که رفتم دیدم حتی پوست سرش هم از فرط سوختگی، آویزان شده است. به او رسیدم و به آرامی پرسیدم کی هستی؟ انگار که صدایم را شناخته بود، گفت برادر میرزایی شمایی؟ گفتم بله، گفت شما چرا اینجا آمدید؟ شما فرمانده هستید باید بروید پیش بچه‌ها، آنجا به وجود شما بیشتر نیاز دارند.»

میرزایی تصریح می‌کند: «شما ببینید یک نوجوان ۱۶ ساله به آن وضع بدی که عرض کردم کل بدنش سوخته است، خرج آر.پی.جی شعله بسیار سوزانی دارد. حرارتش به قدری بالاست که گوشت تن علی عرب به حالت پختگی درآمده و پوست سرش آویزان شده بود. اما ایمان این بچه در اولین کلمات خودش را نشان می‌دهد. نمی‌گوید کمکم کن یا به دادم برس. می‌گوید تو فرماندهی، برو پیش باقی نیروها. چون تکلیف مدار است، دلش پیش بچه‌ها و روند عملیات است که مبادا مشکلی برای آن پیش بیاید. شاید هر کسی دیگر جای او بود، تا می‌دید یک نفر کنارش آمده، می‌گفت کمکم کن. یا از شدت درد، داد و بیداد می‌کرد. ولی علی آقا از من می‌خواست بروم و گردان را هدایت کنم.»

فرمانده گردان ۴۱۲ در ادامه خاطراتش می‌گوید: «وقتی شهید عرب از من خواست بروم، نپذیرفتم و گفتم همین جا می‌مانم. با دست، آتش روی کوله‌اش را خاموش کردم. در حین خاموش کردن آتش کوله، متوجه شدم او دچار چه حادثه‌ای شده است. گویا یک گلوله دوشکا به کوله علی خورده و باعث آتش گرفتن آن شده بود. به همین ترتیب خرج سه گلوله آر.پی.جی که در کوله ایشان قرار داشت، آتش گرفته و شلیک شده بودند. چند انفجار خفیف و آتشی که من از دور دیدم، مربوط به خرج آر.پی.جی‌ها بود.»

■ **چفیه خیس**

سردار میرزایی در ادامه خاطراتش بیان می‌کند که تنها خواسته علی عرب در آن لحظات، نوشیدن کمی آب بود. چراکه تنش به سختی سوخته و تشنه شده بود. میرزایی تعریف می‌کند: «شهید عرب از من آب خواست. اما قمقمه‌ای همراه نداشتم. قمقمه خودش را برداشتم. به دلیل حرارت آتش، آب داخل قمقمه تا حد جوش آمدن گرم شده است. مانده بودم آب را به او بدهم یا نه. تصمیم گرفتم چفیه‌اش را خیس کنم و آن را به دهان علی بگذارم بلکه کمی از عطشش کم شود. علی هم گفت: چفیه را بده به دندان بگیرم تا مبادا از درد ناله کنم. گفتم نه علی جان، تو آن قدر مرد هستی که تا اینجا طاقت آوردی و از اینجا به بعد هم تحمل می‌کنی. بعد چفیه را خیس کردم و به دهان ایشان گذاشتم. از شدت درد آن را به دندان گرفت و فشرد. آن لحظه به خوبی حس کردم که او چه دردی را تحمل می‌کند.»

■ **باید می‌رفتم**

حاج محمد میرزایی فرمانده گردان بود و باید به ادامه عملیات می‌پرداخت. خودش می‌گوید: «چاره‌ای نبود و باید از پیش علی آقا می‌رفتم. به او گفتم الان بچه‌ها، خط دشمن را می‌شکنند و آن وقت امدادگرها را می‌فرستم سراغت تا تو را به عقب منتقل کنند. حین صحبت‌های من و علی، گلوله‌های دشمن مرتب به اطرافمان می‌خورد اما شکر خدا به ما اصابت نمی‌کرد. به ناچار علی را همان جا گذاشتم و به جلو رفتم. کمی بعد درگیری شروع شد و حاج قاسم سلیمانی از پشت بی‌سیم دستورات لازم را داد. خط دشمن به سرعت شکست و من توانستم دو نفر از بچه‌های امدادگر را به سراغ علی عرب بفرستم. خودم هم ماندم تا اوضاع خط را سروسامان بدهم. صبح که خط تثبیت شده بود، سراغ علی را گرفتم. بچه‌های امدادگر گفتند طبق آدرسی که شما دادید ما خودمان را به آن رزمنده نوجوان رساندیم، اما پیش از رسیدن ما، ایشان به شهادت رسیده بود.»

■ **حاج قاسم و شهید عرب**

سردار میرزایی می‌گوید: «ایثار علی عرب آن قدر ناب و خالص بود که بعد از شهادت ایشان، من هرجا برای جذب نیرو و اعزام به جبهه می‌رفتم، در سخنانم ماجرای ایشان را تعریف می‌کردم. این موضوع آن قدر برای مردم و جوان‌ها جالب و جذاب بود که خیلی‌ها به خاطر همین ایثار علی تصمیم می‌گرفتند به جبهه بیایند. شهید عرب تبدیل به یک الگو هم برای گردان ۴۱۲ و هم برای دیگر گردان‌های لشکر ثارالله(ع) و حتی بسیاری از مردم و جوان‌های استان کرمان شده بود. سال‌ها بعد از اتمام دفاع مقدس، به نظرم سال ۱۳۷۸ یا ۱۳۷۹ در یک سمیناری بودیم که حاج قاسم سلیمانی از من خواست روی سن بروم و ماجرای شهید علی عرب را تعریف کنم. گفتم حاجی در این برنامه‌ای که هستیم سرداران و فرماندهان زیادی حضور دارند، شاید نیاز نباشد من بروم و خاطره‌ای از دوران دفاع مقدس تعریف کنم. اما ایشان گفت «اتفاقاً تو باید بروی و مخصوصاً خاطره شهید علی عرب را تعریف کنی» این حرف حاج قاسم نشان می‌داد که شهید عرب در میان ما رزمندگان لشکر ثارالله(ع) چه جایگاهی دارد و حتی شهید سلیمانی هم روی ایشان و بیان حماسه آفرینی و ایثارش تأکید داشت و از من می‌خواست که خاطره ایشان را تعریف کنم.»

■ **دانشگاه جبهه‌ها**

فرمانده گردان ۴۱۲ در دوران دفاع مقدس در پاسخ به این سؤال که شهید علی عرب سن کمی داشت اما چه چیزی باعث شده بود تا به آن میزان از بصیرت دست پیدا کند می‌گوید: «علی یک بچه روستایی بود. فقط ۱۶ سال داشت و نهایتاً در مقطع راهنمایی تحصیل می‌کرد که به جبهه آمده بود. اما حضرت امام جمله معناداری دارند به این مضمون که جبهه دانشگاه است. همین دانشگاه جبهه‌ها باعث می‌شد تا نوجوان‌هایی مثل علی عرب این طور در آن محیط بصیرت پیدا کنند و پخته شوند. طوری که به کمال خودشان نزدیک شوند و قهرمانی و پهلوانی‌ها بروز دهند. علی سن کمی داشت. اما معرفتش آن قدر بالا بود که درد را تحمل کند و دم برنیاورد. از شدت سوختگی دست و پایش را گم نکند و سر و صدا راه نیندازد. ایمان او باعث شده بود به دردهای جسمش تسلط پیدا کند و اینطور بزرگوارانه با موضوع برخورد کند. او اسیر آتش و درد نشد. بلکه به درد و سوختگی غلبه کرد و برای به خطر نیفتادن عملیات، دم برنیاورد و ذره ذره سوخت.»

ماجرای شهید علی عرب ما را به یاد جمله‌ای از شهید آوینی می‌اندازد که می‌گوید: «تنها آن کس مردانه می‌میرد که مردانه زیسته باشد» علی مردانه زیسته بود که توانست اینطور مردانه مرگ را در آغوش بکشد. سال‌ها پیش، وقتی وصیتنامه شهید علی انصاری از شهدای خطه کردستان را می‌خواندم، این شهید با دستخط خودش نوشته بود: «مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ...» علی عرب نیز درد را به بند کشید و با مرگ مردانه رو به رو شد، تنگ در آغوشش گرفت و جاودانه شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۹۳

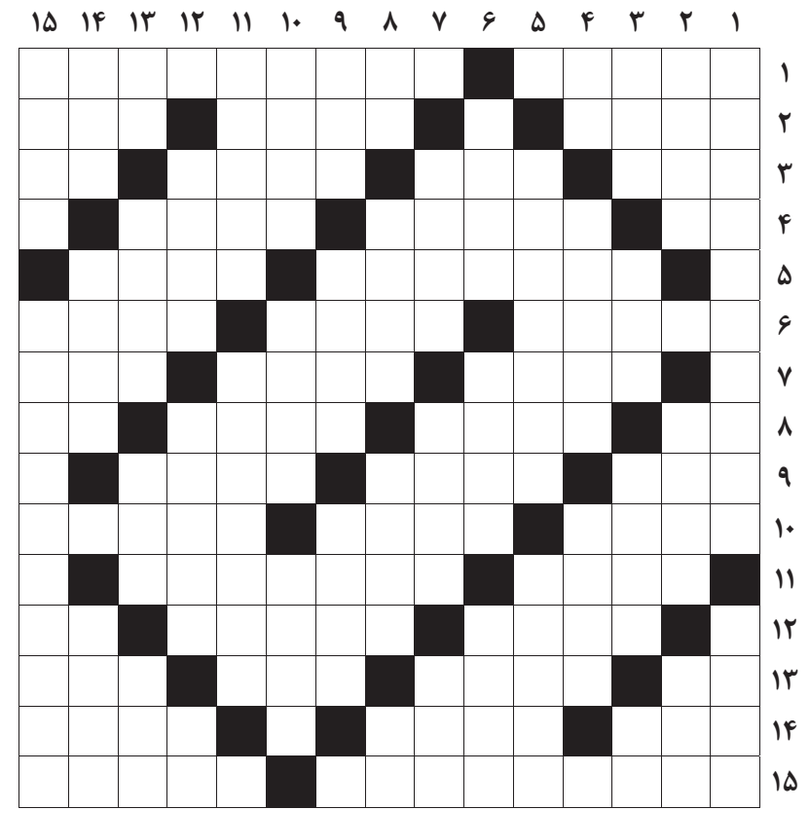

از راست به چپ

■ مدفن زنده یاد قیصر امین‌پور - مردمی ■ ۲- بر قوای سه‌گانه نظارت دارند- دربان- استخوانی در پاچه گوسفند ■ ۳- پرنده سعادت- سارشک- پیک بهداشتی- رودی در ایتالیا ■ ۴- خدای سنگی- از سیارات- ادیبان ■ ۵- استقامت- گاوآهن ■ ۶- خط فرضی زمین- تشعشع- شهرش در استان کرمان است ■ ۷- سگ در تداول کودکان- اسرافکار- بلای بنیان‌کن ■ ۸- طلا- پایگاه اینترنتی- افزایش ناگهانی قیمت‌ها- صفت عدد ■ ۹- مغازه کوچک- دستی که باید به سوی نیازمندان دراز شود- واحد بازی تکواندو ■ ۱۰- تازه رسیده- صحیح و راست- وارونه براوو ■ ۱۱- همیشگی- مهم‌ترین مرکز مذهبی شیراز ■ ۱۲- مزه اسید- کارگردان فیلم ترن- نیا ۱۳- شانه نساجی- آحاد- اثر شاتو بریان- فضا ■ ۱۴- پرنده‌ای از نوع مرغابی- زادگاه مارکوپولو- از درختان ■ ۱۵- کارآگاه خصوصی خیالی- از خواهران نویسنده انگلیسی

از بالا به پایین

■ ۱- کنایه از زرنگ و حقه‌باز بودن- مانند ماه زیبا ■ ۲- بهتان- عدم پویایی- فانوس دریایی ■ ۳- بیماری کشنده- جواز- پایتخت شاهرخ تیموری- بز کوهی ■ ۴- جفت ماده- دروازه‌بان کاستاریکایی پاری‌سن‌ژرمن- سبز مایل به خاکستری ■ ۵- معامله کالا به کالا- مورد شک ■ ۶- پایتخت معنوی ایران- هوس باردار- تخم کتان ■ ۷- ستاره شناسی- از نوشت‌افزار- طولانی‌ترین رود دنیا ■ ۸- صفحه اینترنتی- پول ارمنستان- قاعده و قانون- سرمای سخت ■ ۹- کابوی خوش شانس- گیاهی صحرایی شبیه به اسفناج- بی باکی ■ ۱۰- دهمین حرف یونانی- بدکار- پرتکلم‌ترین زبان دنیا ■ ۱۱- دختر آدم و حوا- نام ماده‌ای که در یک تغییر شیمیایی به وجود می‌آید ■ ۱۲- ناپسری- روش و طریقه- رگ خواب ■ ۱۳- بندگی- نوعی بیماری التهابی مزمن- بسیار گرم- گوارا ■ ۱۴- یابوی دم بریده- پارچه آستری- کیسه پشمی خشن ■ ۱۵- از ماهی‌های خزری- فریبکاری مالی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۸			۲				
						۳		۷
				۵			۲	۶
			۱			۲	۶	
۵	۲		۳					
	۳		۸			۵		
						۷	۵	۹
		۶			۷			

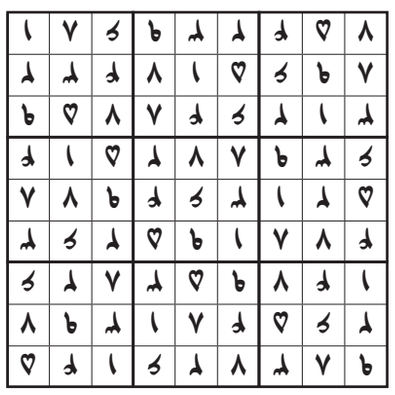

جدول کلمات متقاطع
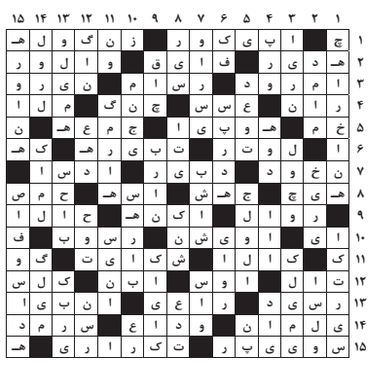
پاسخ جدول شماره ۶۷۹۲